

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

National Personalities

شخصیت های ملی

کاندیدای آکادمیسین سیستانی

۲۰ اکتوبر ۲۰۰۸

کینگ میکر افغانستان، وزیر فتح خان

(به سلسله شخصیت‌های ملی- تاریخی کشور)



وزیر فتح خان (۱۷۸۰ - ۱۸۱۸ م)

قرنها صبر ببايست که تا مام وطن
چون فتح خان وزیر باز بزاید پسری

مقدمه:

وزیر فتح خان، شخصیتی سخت فعال، متشبه، متین، استوار، باوقار، پر طاقت، متعهد، وطن پرست، سخاوتمند، ماجراجو و جنگاور سخت دلیر و بی باک بود که در اکثریت جنگ های میهنی عهد شاه محمود سدوزانی از میدان های کارزار پیروز و سر بلند بیرون آمده است، به همین سبب او را **نابغه نظامی قوای شاه محمود** لقب داده بودند. وزیر فتح

خان، از لحاظ سرنوشت خود، برخی همسانی ها با ابومسلم خراسانی و بابک خرم دین و دیگر مردان بزرگ تاریخی منطقه دارد.

مثلاً، همچنان که ابومسلم خراسانی، در صبحدم جوانیش، کرسی خلافت را از امویان با زور شمشیر گرفت و به عباسیان بخشید و در فرجام به دست خلیفه حق شناس عباسی (منصور دوانیقی) با خنجر تکه تکه شد، وزیر فتح خان نیز مردی پولابین اراده بود که دوبار سلطنت را از شاه زمان و شاه شجاع با نیروی شمشیر گرفت و به کف شاه محمود سدوزائی گذاشت و در فرجام به دستور شاه حق شناس ابتدا کور و بعد بدنش بند از بند قطع گردید.

همان گونه که ابومسلم خراسانی در سن ۱۹ سالگی پا به عرصه سیاست گذاشت و در حالی که ۱۸ سال تمام برای استحکام و سلطه خلافت عباسی شمشیر زد و در ۳۷ سالگی در پاداش آن همه خدمات سرش را به باد فنا داد، وزیر فتح خان نیز در سن ۱۹ سالگی پا به عرصه سیاست گذاشت و در حالی که ۱۸ سال تمام برای استحکام و تمرکز قدرت سلطنت سدوزائی شمشیر زده بود، از جانب شهزاده کامران، مردی حسود و کم عقل ابتداء کور شد و سپس به امر شاه محمود پدر کامران، مثل نیشکر بند از بندش جدا گردید. و او بدون آنکه آهی بکشد و یا ناله ای سر دهد و از کسی استرحام نماید، مرگ را بدون اظهار ناله و یا سخنی و آهی مردانه پذیرا شد.

مرگ وزیر فتح خان، با آنکه از جهت طاقت پولادین و ثبات و پایداری مردانه اش با مرگ بابک خرم دین و خداهش خراسانی در قرن سوم هجری همسویی دارد، ولی از همه مرگهای مردان بزرگ تاریخ کشور ما و سرزمین های مجاور پرشکوه تر است. در تاریخ جهان انسانی را نمیتوان سراغ داد که نظیر وزیر فتح خان تحمل شکنجه های بالاتر از طاقت انسان را داشته بوده باشد. شاهدان عینی روایت کرده اند: آنگاهی که او را می کشیدند، به دستور شاه محمود تمام سران و سرکردگان لشکر برای قتل او صف بستند و به نوبت هر یکی بندی از بند انگشتان دستان او را تا شانه و سپس بند بند انگشتان پایهای او را تا زانو جدا کردند، و او این همه شکنجه های توان سوز و طاقت شکن را، چنان تحمل کرد که آهی از دل نکسید و ناله ای ننمود و با وجود این چون هنوز زنده بود، بالاخره سرش را قطع کردند و به زندگیش خاتمه دادند. در حالی که چند ماه قبل کامران میرزا دوبار در چشمان او خنجر زده بود تا از کوری او مطمئن شده باشد! گفتن و شرح دادن چگونگی قتل وحشیانه با کلمات کار آسانی خواهد بود، ولی تصویر صحنه مثله زدن و قصابی کردن او کار بسیار مشکلی است. اگر یک لحظه آن صحنه را در نظر مجسم کنیم که چگونه است درد بریدن اندام های انسان زنده، هنگامی که یک دستش از ۱۸ جای توسط کارد قطع میگردد و بعد نوبت به دست دیگرش میرسد و آن دست نیز از ۱۸ جای بند از بند جدا میشود و سپس نوبت به پاها میرسد و هر پایش به پانزده قسمت بند از بند قطع میگردد، بعد نوبت به بریدن بینی و گوشها و لبها می رسد، و آنها را نیز با سنگ دلی مثله میزنند، و سرانجام سرش را مثل مرغی از تن جدا میکنند و به حیاتش خاتمه میدهند، آنگاه شاید بتوان به عمق این فاجعه و اوج درنده خوئی شاه محمود و شهزاده کامران پی برد و گفت: **زهی قساوت و سنگدلی!**

وزیر فتح خان مثل یک مرد شجاع، سربلند و پرغرور زیست و در هنگام اعدام خود باز هم مثل یک مرد با غیرت و با وقار افغان، مرگ توأم با شکنجه های وحشیانه توسط سران لشکری که تا چند ماه قبل تحت فرمان او عمل میکردند، با متانت و استواری تصور نکردنی تحمل کرد و به آنانی که با کارد یا خنجر اندام های او را قطع میکردند، نشان داد که با سربلندی و طاقت پولادین خود میتواند همه دردها و سختیها را بدون عذر و زاری و داد و فریاد متحمل شود، ولی تسلیم خواهشات پدر و پسر نادان و خود خواهی مثل شاه محمود و کامران نگردد. شاعری گفته است:

در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان می توان مردانه مرد

بابک خرم دین، مازیار طبرستانی، خداهش خراسانی، استاد سیس بادغیسی و غیره اگر بر اثر مبارزات طولانی برضد دستگاه خلافت عباسی، دستگیر و توسط اعراب بیگانه تکه تکه شده اند، اما وزیر فتح خان، برعکس اینها تا آخرین روز گرفتاری و کورشدن و قطعه قطعه شدنش هرگز، به فکر کسب سلطنت برای خود و خانواده اش نیفتاد و صرف به نفع استحکام سلطنت شاه محمود و تمامیت ارضی قلمرو سلطنت سدوزائی شمشیر زد، مگر در پاداش آن همه فداکاریها و جانفشانی ها، بدون اندک ترین جرم یا خیانتی، بر اثر کینه توزی و حسادت برخی درباریان جاه طلب، مخصوصاً سردار عطاء محمدخان بامیزائی و شهزاده کامران، ابتدا کور و بعد به شکل فجیعی از جانب شاه محمود (پسر عمه اش) محکوم به قطعه قطعه شدن اندامش گردید.

دشمن اگر میکشد به دوست توان گفت با که توان گفت که دوست مرا کشت؟

از میان پسران سردار پاینده خان، که مؤرخین غربی بیشتر آنها را به صفت برادران بارکزائی می شناسند، وزیر فتح خان، از روی سن و سال، کیاست و کاردانی، تدبیر و زیرکی، فتوت و مردم نوازی، سخاوت و شجاعت و ثبات و پایداری و حس انتقام کشی (که یکی از خصیصه های افغانی است)، استعداد شگرفی داشت و از همه پیشقدم تر بود. او

دارای روحیات قوی و فعال، متشبه، هنگامه جو و انقلابی بود. این همه سجایا و مزایا همراه با حس وطن خواهی و دفاع از تمامیت ارضی کشور و عقب زدن دست خارجی از امور مملکت در او صفتی ایجاد کرده بود که انگلیسها او را **"کینگ میکر"** لقب داده اند و میتوان آن را **"شاه ساز"** یا **"تاج بخش"** معنی کرد و این نیرو و قدرت در وجود این سردار ملی افغان به تمام معنی برجسته بود.

این فرزند برومند هیرمند، که خون آزادمندی و سربلندی و غرور افغانی چون امواج خروشان هیرمند در رگ رگ وجودش طغیان داشت و ایمان به مردانگی، شجاعت و پایمردی همراه با داد و دهش و دوستی خصلت ذاتی و خمیره جان او بود، با وجود همه آوازه و نام و نشانش، کمتر او را به درستی شناخته ایم. باز شناسی این مرد پولادین اراده، بدون شک درس مهمی از سرگذشت بزرگ مردان تاریخ و رهبران ملی برای نسل های آینده و حق شناس کشور ما خواهد بود. در این بحث سعی به عمل خواهد آمد تا این شخصیت برجسته تاریخ میهن را همه جانبه به شناخت بگیریم:

قیام فتح خان برضد شاه زمان:

با انتشار خبر قتل سردار پاینده خان، فتح خان با سایر برادران خود و عده ای دیگر از خوانین بارکزائی چون: عبدالسلام خان، عبدالواحد خان، محمد رحیم خان امین الملک و دو نفر دیگر از خواص به سواری اسپ در ظرف هشت ساعت خود را به نادعلی گرشک (قلعه مادری وزیر فتح خان) در ۷۳ میلی غرب قندهار رسانیدند و سایر بزرگان قوم بارکزائی را در گرشک و نادعلی، از اقدام زمانشاه مطلع ساختند و خشم و تنفر عمیق اقوام خود را نسبت به زمانشاه برانگیختند و برای انتقام کشی از وی کمک قوم را خواستند. زمانشاه برای دستگیری فتح خان و برادرانش عده ای عسکر فرستاد، مگر آنها موفق به دستگیری هیچ کدام شان نگردیده، به کندهار مراجعت کردند. سران بارکزائی مسکون در هلمند قبل از همه فتح خان پسر بزرگ سردار پاینده خان را به ریاست خود برگزیدند و سپس اختیار خود را به تصمیم و فیصله او منوط ساختند. فتح خان نیز از عهده ریاست قبیله بارکزائی به شایستگی بیرون آمد و نقشه ای را که برای انتقام کشی از شاه و وزیر او طرح کرده بود، به اجرا گذاشت که نتیجه مطلوب داد.

فتح خان نقشه ای طرح کرد تا دست در دست شهزاده محمود برادر شاه زمان بگذارد که قبل از این در سال ۱۷۹۷ میلادی برضد برادرش شاه زمان طغیان کرده، ولی شکست خورده و به بخارا و خوارزم و ایران آواره شده بود. **الفنستون** مینویسد که: شهزاده محمود که به اقتضای زمان در آغاز از شاه زمان اظهار اطاعت نموده بود، وقتی او را از کندهار دور دید، سر بشورش برداشت و لشکری آراسته بسوی کندهار مارش کرد. شاه زمان هم در رأس سپاه ۱۵ هزار نفری به مقابل او از کابل خارج شد. هر دو برادر در ناحیه گرشک در این طرف رود هلمند باهم روبرو شدند و پس از نبردی سخت که نزدیک بود شاه زمان شکست بخورد، فتح نصیب شاه زمان شد. محمود از میدان گریخت و سالم خود را به هرات رسانید. شاه پس از فرستادن نیرویی برای تصرف فراه، خود به قندهار برگشت و از آنجا عازم پشاور شد. (۱)

در سال ۱۷۹۷ یک بار دیگر شهزاده محمود سر بطغیان برداشت و بعد از شکست به ایران فرار کرد و خود را به دربار تهران رسانید و مورد پذیرائی گرم فتح علیشاه قرار گرفت. در بهار ۱۷۹۸ محمود به کاشان و از آنجا به اصفهان رفت و تا بهار ۱۷۹۹ در اصفهان ماند و بعد در آن همان سال شاه ایران را در لشکرکشی به خراسان همراهی کرد. شهزاده محمود یک بار دیگر تلاش کرد بکمک ایرانیها هرات را بگیرد ولی قبل از رسیدن از حامیان ایرانی خود هراسان شده به بخارا رفت و چون در آنجا از دست شاه زمان خود را مصون نمی دید، از بخارا به خوارزم (اورگنج) و از آنجا دوباره عازم ایران شد و اکنون در گرمیهای طاقت سوز کرمان ایران آواره میگشت. (۲)

فتح خان به عزم اتحاد با شهزاده محمود، به سوی ایران حرکت کرد و از طریق سیستان، خود را به کرمان نزد شاه محمود رسانید و او را به ابتکاری فراخواند که راهش به تخت سلطنت منتهی گشت. بعداً هر دو در حضور قرآن عهد بستند که جز همکاری به همدیگر خیانت نوزند. سپس با پنجاه سوار مرد، به طرف سیستان به حرکت افتادند. آنها به زودی وارد جلال آباد مرکز آن روزی سیستان شدند. حکمران سیستان، **ملک بهرام کیانی** از افغانان به گرمی استقبال کرد و بعد برای همبستگی بیشتر دختر خود را به شهزاده کامران پسر شاه محمود عقد بست و داوطلب شد تا شاه محمود را در رساندن به تخت شاهی کابل عملاً یاری نماید. مگر فتح خان مشورت داد که این کار فعلاً به صواب آنها نیست و از همراه کردن قشون او با محمود صرف نظر شد، ولی ملک بهرام کیانی با پول و سلاح آنها را کمک کرد.

نقش فتح خان در فتح کندهار:

فتح خان از سیستان دوبار خود را با ۱۸ سوار قبل از خود به فراه فرستاد تا یاری و همراهی سرداران درانی بخصوص بارکزائیهای فراه را جلب کنند. متعاقباً خود با محمود و کامران میرزا وارد فراه شد. محمود و فتح خان از استبداد شاه زمان خان و وزیرش برای مردم فراه قصه ها حکایت کردند و سرانجام گروهی از مردم درانی فراه آمادگی خود را در رکاب محمود و فتح خان ابراز داشتند.

محمود با این نیروها به طرف قندهار مارش نمود و طبعاً این نیرو را اقوام بارکزائی گرشک و ناوه هلمند تیز تقویت کردند. وقتی محمود با سرداران بارکزائی به کندهار نزدیک شدند، مهر علیخان اسحاق زائی ملقب به شاه پسند خان، والی کندهار با چهار هزار سوار به مدافعه شهر پرداخت، ولی فتح خان کاری کرد که قوای والی برضد والی برخاستند

و او از ترس به داخل شهر گریخت. فتح خان شهر را به محاصره کشید و پس از ۴۲ یا ۴۳ روز محاصره شهر را متصرف شد. به قول شیرازی، فتح خان، نخستین مردی بود که برای بالارفتن بر دیوار شهر از یک چرمینه (ریسمان چرمی) کار گرفت و وقتی برفراز حصار شهر برآمد، نقاره خانه شاهی را با کفش خود زده فریاد برآورد که اکنون دور دور محمود است! با این فریاد او دروازه های شهر باز گشتند و محمود با عساکرش داخل شهر شدند و ساخولی شهر به محمود سلام کرد. (۳) الفنتون بر آنست که فتح خان به تنهایی داخل شهر شد و از یکی از بزرگان شهر به نام عبدالله خان کمک خواست. عبدالله خان به طرفداری محمود برخاست و دروازه های شهر را به روی محمود باز کرد و مهرعلی خان از در دیگری راه فرار اختیار نمود و خبر تسخیر قندهار را به زمان شاه در سند رسانید. (۴) بنا بر روایت دیگری، این کار توسط یحیی خان بارکزائی (ظاهرأ به مشورت قاضی محمد سعید خان بارکزائی) صورت گرفت که خود را از شهر به نزد فتح خان رسانده بود و به مشوره او فتح خان، زینه های زیادی تهیه دید و بعد به شهر حمله برد و آنرا با زور گرفت. (۵) در این وقت وزیر فتح خان ۱۹ سال داشت. شهزاده حیدر با یار محمد خان و دیگر خوانین زمانشاه محبوس شدند. فتح خان از شاه محمود تقاضا نمود تا عبدالرحیم خان سدوزائی و پدرش را اعدام کند و سپس اعلام نماید که بر اعمال درانی ها به شرطی اعتماد میشود که از طرفداری زمانشاه دست گرفته و به او عملاً وفاداری خود را نشان بدهند، شاه محمود نیز چنان کرد. (۶) در اینجا شاه محمود به فتح خان رتبه وزارت و لقب "شاه دوست" و به قاضی محمد سعید خان قاضی القضاة قندهار لقب "خان علوم" (معادل رتبه علمی پوهاندی) بخشید. (۷) و سجع مهر وزیر فتح خان با بیت ذیل :

طالع محمود را نازم کزوست سرفراز ملک و دولت شاهدوست

یا

طالع محمود را نازم کزوست سرفراز فتح و نصرت شاهدوست

و مهر قاضی محمد سعید بارکزائی را به این سجع :

محمد سعید از فضل حق مشهود شد قاضی القضاة شاه محمود شد

رسمیت داد. (۸)

گشایش کابل:

پس از تصرف قندهار شاه محمود به پول ضرورت داشت تا لشکرش را تقویت کند. چاره این کار را بر نمۀ وزیر فتح خان گذاشت. فتح خان پس از آنکه خزانه شاهی را ضبط کرد، مبلغی از بزرگان و توانگران شهر جمع آوری نمود و مایحتاج لشکرش را تهیه کرد و تعداد سپاهش را تا پنجاه هزار نفر بالا برد. (۹) شاه زمان در این وقت نزدیک سند بود و قصد داشت برهند حمله کند، مگر از زبان مهرعلیخان اسحاق زائی (ساکزی) خبر تصرف قندهار را به دست شاه محمود شنید. شاه زمان فوراً شاه شجاع برادر خود را به پشاور گذاشت و خود به قصد کابل حرکت کرد، ولی قبل از حرکت به طرف کابل خواست والی کشمیر عبدالله خان الکوزائی را گوشمالی بدهد. زمانشاه با دادن تلفات زیاد عبدالله خان را دستگیر کرد و بزنجیرش کشید. این عمل شاه به نفع شاه محمود تمام شد، زیرا برادرش سیدال خان الکوزی در قندهار بود و با اطلاع از اقدام شاه زمان، با اقوامش در خدمت شاه محمود قرار گرفت. (۱۰)

شاه زمان وقتی به کابل رسید، به حقیقت اشتباه خود پی برد و از اعمال گذشته خویش در حق سرداران درانی ندامت کشید، ولی سودی نداشت. او به مشکل دو سپاه تهیه کرد و یکی را تحت هدایت احمدخان نورزائی و شهزاده ناصر پسرش به صوب قندهار حرکت داد و دسته دومی را دو منزل عقب تر با خودش گرفت و به طرف غزنی به راه افتاد. احمد خان که نه از وفاداران معامله شریفانه دیده بود و نه از شاه زمان دل خوش داشت، با تانی و دل واپسی به سوی قندهار راه می پیمود. و اما فتح خان که "پیرس" انگلیس او را "نایبغه قوای محمودی" میخواند، ضمیر احمد خان را به خوبی درک کرده بود، زیرا او می دانست که اگر قبل از وقوع جنگ او را با خود همراه سازد، کار شاه زمان را ساخته است، زیرا او می دانست که :

به شمیری یکی تا صد توان کشت به رانی لشکری را بشکنی پشت

برای نیل به این مقصود، او در بارۀ عبدالله خان نورزائی برادر احمد خان که اینک در قشون شاه محمود حاضر بود و احمد خان خیلی او را دوست میداشت، فکری کرد و بعد او را با شاه محمود در میان گذاشت، شاه طبعاً از فکر و اندیشه فتح خان استقبال نمود. فتح خان فوراً عبدالله خان را به بهانه ای حبس نمود و طوری وانمود کرد که او قصد خیانت به شاه را داشته و شاید محکوم به اعدام گردد و صرف در صورتی از مرگ نجات خواهد یافت که برادرش احمد خان از

صف زمانشاه بریده و به شاه محمود بیبوند. وقتی احمد خان نورزائی در محل "سراسپ" (بین مقر و قلات غلزائی) رسید و با قوای شاه محمود خود را روبرو دید و از سرنوشت برادر خود مطلع شد، بلا درنگ با قوای خود که به پانزده هزار نفر میرسید، به قشون فتح خان پیوست و شهزاده ناصر خبر این حادثه را در عقب جبهه به پدرش زمانشاه رسانید. (۱۱)

این تاکتیک فتح خان، تأثیرمربوبی بر روحیات زمانشاه داشت و همینکه خیر تسلیمی احمد خان نورزائی توسط پسرش به او رسید، زمانشاه و وزیرش وفادار خان هر دو بر جان خود ترسیدند و بفکر نجات خود و فرار افتادند. به زودی سپاه نیز متفرق شده فرار کردند. شاه و وزیرش هر دو با عجله به غزنی و از آنجا به کابل کشیدند تا قوای جدید تدارک ببینند، ولی نقشه آنها شکل دیگری بخود گرفت و عوض جمع آوری نیروی تازه نفس و مقابله با فتح خان، نیروهای معیتی خود را هم از دست دادند. از اهل دربار جز وفادار خان و زمانخان پوپلزائی (بامیزائی) و از صفوف سپاه جز دو صد سوار و چهار صد پیاده به دور شاه باقی نمانده بودند. شاه با این عده راه جلال آباد در پیش گرفت. شاه محمود، فتح خان را در رأس دوهزار سوار، قبل از خود بسوی کابل فرستاد و او با سرعت فاصله میان مقر و غزنی و کابل را طی کرد. دروازه های کابل از سوی دو نفر قزلباش "میراصلان خان" و "جعفرخان جوانشیر" که از شاه زمان به سبب قتل دو سرکرده خود آزرده خاطر بودند، و با محمد زائنها قبلاً خویشاوندی کرده بودند، باز شد و شاه بر تخت بالاحصار کابل جلوس نمود - جولای ۱۸۰۱م. (۱۲)

انتقام کشی از زمانشاه:

وزیر فتح خان تا هنگامی که شاه زمان و وزیر بد اندیش و بدکاره او وفادارخان را به جزای اعمالشان نرسانید، از پا ننشست. بعد از جلوس شاه محمود بر تخت کابل، شاه عده ای سپاه برای تعقیب زمانشاه فرستاد. بین پیشدار سپاه شاه محمود و قوای زمانشاه در محل "وچه پانه" جگه لگ تصادمی مختصر رخ داد که نتیجه آن طبعاً به مفاد طرفداران شاه محمود تمام شد و نیروهای طرفدار زمانشاه به هر طرف فرار نمودند. زمانشاه با تنی چند از هواخواهان سراسیمه پناگاهی می جستند. ملا عاشق شینواری که با وفادار خان سابقه آشنائی داشت در حوالی جگه لک، مالک قلعه ای بود. شاه بخت برگشته اکنون کارش بجائی کشید که سراسیمه و پریشان مجبور شد برای گذراندن شبی به قلعه ملا عاشق پناه ببرد. ملا عاشق شینواری در اول با کمال خوشروئی از مهمانش استقبال نمود، ولی وقتی شنید که شاه محمود بر تخت کابل جلوس نموده و در صدد دستگیری شاه زمان برآمده است، ترسید که میباید فردا به جرم پناه دادن به شاه زمان مورد غضب شاه جدید قرار گیرد، لذا دروازه قلعه را از عقب بست و شب هنگام توسط پسرانش به شاه محمود پیغام داد که کس بفرستد و محبوسش را تسلیم شود. (۱۳)

دیری نگذشت که زمانشاه و همراهانش دریافتند که در چنگ ملا عاشق محبوسی بیش نیستند. هر چند شاه زمان و همراهانش کوشیدند تا وسیله ای برای نجات خود پیدا کنند، میسر نشد. آخر تن به تقدیر داده و برای قبول هر پیش آمدی آماده نشستند. چون خبر این واقعه غیر مترقبه به کابل و به پشاور رسید، از یکطرف شاه محمود برای دستگیری رقیب خود دست بکار شد و از جانب دیگر شاه شجاع برای نجات برادرش در صدد برآمد. از کابل نواب اسد خان برادر وزیر فتح خان با جراحی حرکت کرد و از جانب پشاور عبدالکریم خان برای نجات شاه محبوس روانه گردید. چون فاصله میان کابل و جگه لک کمتر بود، نواب اسد خان پیشتر به قلعه رسید. زمانشاه مجموعه ای از جواهرات سلطنتی را که در آن الماس کوه نور نیز بود، همه را در سوراخ دیوار قلعه مخفی کرد و فخرآج را به نهر آبی که از کنار قلعه میگذشت پرتاب نمود. هنوز سپیده صبح ندمیده بود که نواب اسد خان به قلعه رسید و شاه را دستگیر نمود و جراح به حکم شاه محمود چشمان زمانشاه را کور کرد و بعد او و همراهانش را محبوس به کابل آورد. شاه زمان در کابل به زندان رفت و وزیر او و برادرش محمد خان حاکم کابل در عوض خون سردار پاینده خان اعدام شدند و زمانخان پوپلزائی به جرم قتل حاضر خان، برادر اکرم خان که در هرات به امر او اعدام شده بود، قصاص گردید. (۱۴)

این واقعه در ماه جولای ۱۸۰۱ قید شده است. (۱۵) سه سال بعد (۱۸۰۳م) که دوره اول سلطنت شاه محمود به دست شاه شجاع برادر عینی زمانشاه خاتمه یافت، اولین کار شاه شجاع دادن جزا به ملا عاشق شینواری بود که احضارش کرد و به دارش آویخت و الماس کوه نور بعد از این که مدتی در سوراخ دیوار قلعه ملا عاشق پنهان بود به دست شاه شجاع افتاد و قلعه منهدم شد. (۱۶)

دیری نگذشت که شاه شجاع در پشاور به تدارک لشکر پرداخت و با دادن پول، ده هزار نفر عسکر، آماده حرکت به سوی کابل نمود. شاه محمود با اطلاع از این خبر وزیر فتح خان و شهزاده کامران را در رأس سه هزار نفر به مقابله فرستاد. هر دو سپاه در جلال آباد در نزدیکی سرخورد باهم برخوردند. سپاه شاه شجاع که تعداد خود را به مراتب بیشتر از قوای شاه محمود می دید، خود را فاتح تصور کرده، پیش از آغاز جنگ بر خزانه شجاع که از پشاور با خود آورده بود حمله کردند و خواستند اول شاه خود را غارت نمایند. وزیر فتح خان از این حرکت سپاه شاه شجاع به بی نظمی و بی دسپلینی قشون دشمن پی برد، با استفاده از فرصت به قوای خود امر یورش بر قطارهای بی نظم شاه شجاع را داد. به زودی شکست در صفوف سپاه دشمن رخ نمود و شاه شجاع در پی نجات خود افتاده به کوه های اطراف فرار کرد، ولی مهمات و بار و بنه و خزانه او به دست نیروهای فتح خان افتاد. وزیر فتح خان از پولی که از خزانه شاه شجاع به

دست آمده بود، قسمت بیشتر آنرا میان افراد خود تقسیم نمود و بعد به قصد تسخیر پشاور به پیشروی خود ادامه داد. دیری نگذشت که دروازه های پشاور نیز به روی سپاه او باز شد و او به جمع آوری مالیه از آن نواحی پرداخت. وزیر فتح خان، مردی خستگی ناپذیر بود و در راه رسیدن به مقصود از هیچ خطر و مشکلی هراس نداشت و به همین دلیل پس از سقوط شاه محمود، هیچگاه در یکجا توقف نمی کرد. گاهی به کابل، زمانی به کندهار، وقتی به فراه و هرات و روزگاری به پشاور و سند و شکارپور بر پشت اسب در جولان بود و در این جولان گاهی با لشکر و زمانی با برادران و تنی چند از هواخواهان بین کندهار و کابل و فراه موانع را یکی بعد از دیگری از سر راه خود دور میکرد. فتح خان بدون آنکه این نیرو و قوتش را برای بدست آوردن سلطنت برای خودش به مصرف برساند، در راه استحکام سلطنت سدوزائی بکار می برد و در همین راه نیز سرش را به باد داد.

همین خستگی ناپذیری، شجاعت، تدبیر و زیرکی وزیر فتح خان است که مؤرخ انگلیسی او را "نابغه قوای محمودی" میخواند و از متانت، شجاعت، پختگی و دلیری او همه جا تعریف می کند. (۱۷) در عین حال، وزیر فتح خان لحظه ای از مواظبت و غمخواری سپاهش بی خبر نبود و با چنین مواظبتی است که در اکثریت نبردها با مخالفان و دشمنان بیرونی کشور پیروزی از آن اوست. یکی از نبردهای او را که برای الحاق هرات به مرکز و در واقع برای حفظ تمامیت ارضی و توسعه حکمیت ملی است، در زیر از نظر میگذرانیم.

نبرد وزیر فتح خان با ایرانیان:

در موقعی که وزیر فتح خان قلعه اتک (دروازه شرقی کشور) را از تصرف سیکها بیرون کشید، ایرانیها بر هرات (دروازه غربی کشور) حمله آوردند تا آن را متصرف شوند. وزیر فتح خان بی درنگ خود را از سرحدات شرقی به حواشی غربی رسانیده، با عزل حاجی فیروزالدین حکمران هرات، هرات را به کابل وصل نمود و جلو ایرانیها را در غوریان گرفت.

جزئیات امر از این قرار بود که، در سال ۱۸۱۸م/ ۱۲۳۳ هجری یک بار دیگر ایرانیها هرات را به محاصره کشیدند. حاجی فیروزالدین برادر شاه محمود حکمران هرات با واگذاری قلعه غوریان و تادیبه مبلغی غرامات و برگرداندن خطبه و سکه به نام شاه ایران (فتح علیشاه قاجار) ایشان را از دوام محاصره بر شهر منصرف نمود. چون حاجی فیروزالدین توان مقابله با قشون ایران را نداشت، به شاه محمود برادرش رجوع کرد و برای استرداد قلعه غوریان از او کمک خواست. شاه محمود وزیر فتح خان را به کمک هرات فرستاد.

وزیر بلا درنگ در رأس قشون ۱۲ هزار نفری به جانب هرات حرکت کرد و پس از توقف مختصر در قندهار و گرفتن تماس غیر مستقیم با شهزاده کامران به حرکتش جانب هرات ادامه داد و وقتی به هرات رسید، در دو میلی شهر خیمه زد. حاجی فیروزالدین در حالی که از وزیر در خوف بود، به استقبال او شتافت و از وزیر و همراهانش پذیرائی گرمی به عمل آورد. ده روز توقف وزیر فتح خان در بیرون شهر به مذاکره با بزرگان و خوانین هرات پیرامون چگونگی جنگ با ایرانیها صرف شد.

وزیر که هدف این قشون کشی را بر هرات قبلاً تعیین کرده بود، یک شب تمام خوانین و طرفداران حاجی فیروزالدین را به خیمه خویش دعوت کرد. وقتی این بزرگان به سرپرده مخصوص رهنمائی شدند، وزیر با دوست محمد خان و سایر برادران و عده زیادی از سربازانش به طرف شهر شتافت و به بهره داران و انمود کرد که برای ملاقات و اظهار تشکر از میهمان نوازی و الطاف حاجی فیروزالدین به نزد او آمده اند. وقتی اجازه ورود به قصر پذیرائی برای وزیر و افراد همراه او داده شد، حاجی فیروزالدین اسیر و ارگ به تصرف کسان وزیر در آمد.

دوست محمد خان و تنی چند از خدمتگاران همراه با "جایی سنگ" وارد حرمسرای حاجی فیروزالدین گردید و زنان حرم سرا را تاراج نمود. (۱۸) و بعد بدون اینکه از این عملیاتش به وزیر اطلاع دهد، از ترس وزیر فتح خان با چند نفر از خدمت گاران و آنچه که از حرامسرا به دست آورده بود، از هرات فرار نمود و راه کشمیر در پیش گرفت. وزیر وقتی از این عمل ناخردانه برادرش مطلع شد، سخت برآشفته و به برادرش سردار محمد عظیم خان، والی کشمیر نامه نوشت که دوست محمد خان را دستگیر و حبس نماید. سردار محمد عظیم خان نیز چنان کرد و دوست محمد خان را در زندان ماران کشمیر محبوس ساخت. (۱۹)

با دستگیری حاجی فیروزالدین و اعزام او به صوب کابل، آرزوی اول وزیر فتح خان که الحاق هرات به کابل بود برآورده شد. سپس وزیر به تدارک وسایل جنگ با ایرانیها پرداخت و بلا فاصله به جانب ایرانی با لحن جدی و مدافغانه اطلاع داد که شاه محمود تنها پادشاهی است که میتواند در هرات به نام خودش سکه بزند و مالیه آن را جمع آوری کند و در خطبه ها اسمش خوانده شود، نه شاه ایران و هیچ کس دیگر!

حکمران مشهد، شجاع السلطنه حسن علی میرزا، این اطلاع را به مثابه اعلان جنگ پنداشته و از مشهد با قشون ۱۴ هزار نفری اش به سوی غوریان هرات مارش کرد. از این طرف وزیر فتح خان با قوای سی هزار نفری اش به استقامت غوریان به راه افتاد. (۲۰) وقتی شاهزاده حسن علی به مرز هرات نزدیک شد، قاصدی نزد وزیر فتح خان که به غوریان رسیده بود فرستاد و تقاضا کرد شرایطی را که قبلاً حاجی فیروزالدین قبول کرده بود بپذیرد، ولی وزیر شدیداً آن را رد نمود. بنابراین هر دو قشون پیش آمدند و در نزدیکی قریه کهسان سنگر گرفتند.

وزیر فتح خان در حالی که لباس سیاه بر تن داشت و بر اسب قوی هیکل و قشنگی سوار بود، در قلب سپاه خویش جا گرفت و از آن طرف شهزاده حسن علی با لباس شاهانه در وسط قشونش اخذ موقع کرد. پیش از آنکه جنگ آغاز گردد، وزیر ابتکار عمل را در دست گرفت و قاصدی نزد حسن علی میرزا فرستاد که اگر قلعه غوریان را ترک گوید به جنگ مبادرت نخواهد ورزید. تمام سران ایرانی به استثنای ذوالفقار خان، این پیشنهاد را پذیرفتند و یکی از آنها به نام میرزا عبدالوهاب اظهار داشت که ما موافقیم. جواب طرف را به وزیر آوردند، سپس وزیر فتح خان پیغام دیگری به جانب ایرانی فرستاد و خواهش کرد که سربازان ایرانی از موضع خویش عقب بروند، باز هم میرزا عبدالوهاب اظهار داشت که بایست چنین بشود. مگر ذوالفقار خان از این مسأله به غضب آمده اظهار داشت که این امر حیثیت و وقار ایرانیها را لطمه می زند و بعد با گفتن چند فحش (دشنام به افغانها) به توپخانه ایرانی امر کرد تا بسوی افغانها شلیک کنند. چهار توپ به صدا درآمدند و قاصد بسرعت نزد افغانها برگشت. البته افغانها نیز با توپ جواب ایرانیها را دادند و بلادرنگ جنگ آغاز گردید. سردار شیردلخان، سردار کهندلخان و سردار پردلخان همراه با سردار یار محمد خان الکوزائی هر کدام در رأس عده ای قشون افغانی با سرعت و برق آسا با شمشیرهای آخته بر صفوف لشکر ایران در جناح چپ که ذوالفقار خان آن را اداره می کرد، حمله بردند و قتل و کشتار هولناکی به سر آوردند. البته توپخانه ایران به مدافعت پرداخت و عده ای از افغانها را از پا در آورد. مگر به زودی گلوله های آنها تمام شد و دشمن سراسیمه گردید. به قول مولف نوای معارک شیر دلخان چون شیرگران بر صف دشمن زد و چند عدد توپ آنان را متصرف شد. (۲۱)

جناح راست قشون ایرانی نیز بر اثر حمله سواره نظام افغانی پراکنده شد و فرار اختیار نمود. شهزاده حسن علی که اسپش زخمی شده و نجاتش مورد خطر جدی قرار گرفته بود هر چند سعی ورزید تا مانع فرار افراد خود شود سوومند واقع نشد. سرانجام یکی از افراد ایرانی به نجات او رسید و اسب خودش را در اختیارش قرار داد و او نیز فرار کرده خودش را به مشهد رسانید.

سواره نظام افغانی به تعقیب پرداختند، ولی در اینسوی جنگ حادثه بدی رخ داده ناگاه گلوله ای از جانب دوست یا دشمن بر دهن وزیر اصابت کرد و از شدت آن بیهوش شده از زمین اسب یزیر غلتید. جنگجویان افغانی به تصور اینکه رهبر آنان کشته شده است، از جرئت آنان کاسته شد و از جنگ و تعقیب دشمن دست کشیده، روبرو تافتند و به طرف شهر هرات فرار نمودند.

بدینگونه فضای روشن و نمایان فتح افغانها با ابرهای شکست و فرار مکرر شد. وزیر فتح خان چند دقیقه بعد به هوش آمد و با تکان دادن شمشیر افراد خود را به جنگ و مقاومت فرا خواند، ولی هیچکس متوجه او نشد و او نیز بناچار راهی شهر گشت و خبر شکست ایرانیها و فتح افغانها را به هراتیان آورد.

در حالی که ده هزار کشته ایرانی بر جای مانده بود، بقیه السیف وقتی به مشهد رسیدند، پیروزی خود را جشن گرفتند و در هرات نیز به زودی ترس و وحشت جای خود را به شادمانی و خوشنودی پیروزی داد و شهر چراغان گردید. (۲۲) خبر این پیروزی به زودی به گوش شاه محمود رسید و او از کابل به عزم هرات حرکت نمود. وزیر فتح خان نیز دریافت که فکر ایرانیها در باره حمله هرات و وابستگی آن ولایت به ایران تغییر خورده است، لذا به اصلاح امور مالی و اداری و استحکامات شهر پرداخت.

باری جهانی، محقق افغانی در کتابی به این ارتباط مینویسد: "فریر، که چند سال بعد از جنگ با ایرانیان به هرات رفته بود و در باره این جنگ و شخص وزیر فتح خان با شاهدان عینی صحبت کرده، در باره شخصیت وزیر چنین مینویسد: او یک حکمران عادل و منور بود، و بسیار بزودی دل مردم هرات را بدست آورد. من با بسیاری هراتیان که وزیر را از نزدیک می شناختند، گفت و گو کرده ام، آنها تماماً نام او را با احترام بسیار یاد میکردند. او همانقدر که دلیر و شجاع بود، به همان اندازه پاک دامن و پرهیز گار هم بود. وی تمام زندگی خود را برای منافع و عظمت کشور وقف کرده بود. آخرین پیروزی او بر ایرانیان شهرت او را به آسمانها بالا برد و خود را برای فتح خراسان آماده میکرد، مگر متأسفانه یک فاجعه خطرناک افغانستان را از وجود یک انسان لایق محروم کرد و نقشه عالی را که او طرح کرده بود از میان برد. اگر نقشه او عملی میشد، افغانستان دوباره به عظمت و شوکت عهد احمدشاه می رسید." (۲۳)

بقول محقق انگلیسی، پیرس: برخورد و پیش آمد نیک وزیر فتح با مردم هرات و طرز اداره او طوری با متانت و وقار همراه بود که بزودی در دل مردم قدرشناس هرات جای گرفت و هراتیان او را فداکارترین فرزند وطن و خدمتگار مردم می دانستند و از او امرش با دل و جان اطاعت مینمودند. وزیر در هرات به فکر یک جنگ دیگر با ایرانیها افتاد تا زور و بخت خود را برای استرداد خراسان از ایران امتحان کند، بدین منظور لشکری فراهم آورد و تصمیم داشت به زودی بسوی خراسان و مشهد مارش کند (۲۴)، ولی متأسفانه که بخت با افغانها یاری نکرد و شاه محمود در قندهار از زیان حاجی فیروزالدین از واقعه خشنی که از طرف دوست محمد خان در برابر خانواده او صورت گرفته بود، مطلع شد و معلوم گردید که برادر فتح خان برای بدست آوردن نقدینه و جواهرات زنان، حرم فیروزالدین را که رقیه بیگم دختر شاه محمود هم از آنجمله بود، خلع لباس کرده است. شاه از شنیدن این اخبار، برآشفست و به شاهزاده کامران هدایت داد تا به هرات رفته وزیر را مجازات کند. (۲۵)

چگونگی کور کردن وزیر فتح خان:

کامران میرزا که از مدتها قبل نسبت به وزیر فتح خان در دل کینه داشت، و وی را مانع پیشرفت و خودکامی خود میبنداشت، فوراً جانب هرات حرکت کرد و وقتی به هرات رسید، در بیرون ارگ شاهی، در باغ شاه (شاه لمار) اقامت اختیار کرد و وزیر فتح خان برای رسم احترام و گرفتن هدایات هر روز به دیدنش می رفت. گرچه وزیر مکرراً از طرف هواخواهان خود توصیه می شد که بایست از شاهزاده کامران برحذر باشد، ولی وزیر به نصایح دوستان گوش نمی داد و کماکان یومیه برای تقدیم احترامات خویش و دریافت دستورات نزد کامران می رفت و با صحبت ها و ملاقات های خویش میخواست شاهزاده را متیقن سازد که او جز خدمت صادقانه برای عروج و استحکام خاندان سدوزائی هدفی ندارد، مگر بر عکس از طرف کامران کمتر احترام می دید. (۲۶)

در عین حال کامران با شجاع السلطنه (حسن علی میرزا) والی خراسان باب مکاتبه را باز نمود و یک نفر موسوم به منصور خان را نزد حسن علی میرزا فرستاد تا پیغام رساند که جنگ اخیر با دولت ایران به ابتکار وزیر و بدون رضایت شاه محمود صورت گرفته است. اکنون شاه حاضر است آن را جبران نموده و از دولت ایران معذرت بخواهد. فتح علیشاه قاجار که در این وقت به مشهد آمده بود، فرستاده کامران را بار داد و در جواب به او پیغام داد که برای رفع خصومت باید یا وزیر فتح خان را که مسؤول جنگ در بین دو کشور بوده، محبوساً به دربار ایران بفرستد یا همانجا در افغانستان از بینائی محروم گردد. (۲۷)

کامران این تقاضا را بهانه ساخته، پس از سه ماه اقامت در هرات روزی فتح خان را که برای دیدن او آمده بود، غفلتاً گرفتار نموده چشمان او را (بر طبق دستور شاه ایران) کور و از بینائی محروم ساخت. (۲۸)

پیرس مؤلف کتاب "عروج بارکزائی" مینویسد: وزیر فتح خان حسب معمول برای دیدن و تقدیم احترامات خویش نزد کامران آمده بود، عطاء محمدخان (سابق حکمران کشمیر که به دست وزیر فتح خان خلع شده بود) نیز در آنجا حضور داشت. مکالمات شروع شد و مسأله جنگ ایرانیان به میان آمد. یکی از سردارها به وضع تحقیر آمیزی گریختن وزیر فتح خان را از میدان جنگ به رخ کشید و او را طعنه زد و سردار دیگری نیز آن را تأیید کرد و برخی دیگر با تمسخر و ریشخند خوش خدمتی خود را به کامران نشان دادند.

وزیر که هر لحظه غرور و حیثیت او تخریش میشد با نگاه های تند و خشم آلودی به طرف هر یک می دید و آن تحقیر و توهین را تحمل مینمود. در این ضمن کامران مداخله نموده وزیر را مورد طعنه قرار داد و گفت: چگونه در برابر یک دسته قشونی که خیلی از او ضعیف تر و کم جرأت تر بود، آبروی نژاد افغان را ریخته است؟ وزیر جواب شهزاده را با لحن درشت و عصبانی داده به او خاطر نشان نمود که به هیچ صورت او حیثیت و آبروی افغانان را نریخته و مسؤول فرار و تلفات افغانان نیست. وزیر به یادش داد که در زمان جنگ های داخلی با قیصر که بعضاً بر خلاف کامران جنگیده بود و در مواقع بسیار شمشیر خود را برای مدافعه او و پدرش استعمال نموده است. این اشارات و کنایات کامران را بر افروخته ساخت و کامران امر داد تا او را دستگیر نمایند. سرداران او به یک بارگی از جا برخاسته بر او حمله کردند و وی را دستگیر نمودند. عطا محمد خان به اشاره کامران پیش رفت و خنجر خود را به چشمان وزیر فرو برد. (۲۹) (یک سال بعد چشمان عطاء محمدخان در کابل به امر دوست محمد خان و به انتقام چشمان فتح خان از حدقه بیرون آورده شد.) (۳۰) بعد کامران وزیر را به ارگ هرات فرستاد تا در آنجا محبوس باشد و دوست قدیمی او حسین خان را به حفاظت او گماشت. (۳۱) تاریخ این جنایت کامران را، سال ۱۲۳۳ قمری/۱۸۱۸ میلادی ثبت کرده است. (۳۲) هنگام واقعه کور کردن فتح خان، پردل خان و شیردلخان در قصر شاهی هرات در چارباغ مصروف شطرنج بازی بودند که از مصیبت برادر شان توسط یکی از نوکران خویش اطلاع یافتند. هنوز باور شان از این اطلاع کامل نشده بود که افراد کامران میرزا اطراف چارباغ و قصر شاهی را برای دستگیری آنان محاصره نمودند. برادران با دسترسی به یک قبضه شمشیر و یک پیش قبض با شدت و حدت تمام بر افرادی که قصد دستگیری آنان را داشتند حمله کردند و بدین سان راه فرار خود را تا یکی از منازل نزدیک قصر باز کردند. سپس با سرعت خود را مسلح ساخته بر اسب های تیزتگی سوار و بسوی دروازه خروجی شهر تاختند، ولی در آنجا با یک دسته دوصد نفری از عساکر کامران میرزا روبرو شدند که برای دستگیری آنان صف کشیده بودند. هر سه سوار بدون آنکه تزلزلی در پیشتازی آنان رخ دهد بر صف عساکر کامران حمله بردند. از جمله پردلخان که قدری مریض بود در گیسو دار این حمله اسبش مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بر زمین افتاد و مرد و خودش اسیر شد، ولی دو برادر دیگر او با رشادت و جلادت مردانه خود را نجات داده بسوی زادگاه خویش، قلعه نادعلی در غرب گرشک، فرار نمودند.

پردلخان به حضور کامران برده شد و محبوس گشت و بعد رها گردید، البته تحت شرایط بخصوص که کامران گذاشته بود، مگر پردلخان نیز بر اثر سخنان وزیر فتح خان که غیرت و همت او را تحریک میکرد از هرات فرار نمود و به برادران خویش در هلمند پیوست.

از طرف دیگر کامران وقتی از فرار پردلخان از هرات اطلاع یافت به غضب آمد و برای آنکه بر آتش غضب خویش آبی ریخته باشد، امر کرد که دوباره در چشمان وزیر که اندکی زخمایش التیام یافته بود خنجر فرو برده و گوشتی که در چشمانش باقی مانده بود بیرون آورند. قاسم نامی مامور این جنایت شد و او خنجرش را در چشمان زخمی وزیر مجدداً فرو برد و گوشت آن را بیرون در آورد. پیرس می نویسد: «فتح خان، آن وزیر غیرتمند و صابر بدون آنکه آهی بکشد و یا کلمه ای بر زبان براند، خموشانه مقدرات خود را استقبال نمود.» (۳۳)

کامران بعد از این جنایت وزیر فتح خان و برادر زاده او امین الملک را با خود به قندهار نزد شاه محمود آورد. و بقول تاریخ سلطانی، در قندهار، قاضی القضاة مشهور به خان علوم (ملا محمد سعید خان بارکزائی) از او بسیار مواظبت کرد.

تراژیدی قتل فتح خان:

شاه محمود وقتی از قیام برادران وزیر و موفقیت آنان در کابل و کندهار مطلع شد، در بین راه غزنی و کابل، سعی ورزید تا وزیر فتح خان را وادار به آشتی نماید. پس شاه و شهزاده بر وزیر فشار وارد کردند تا به برادران خود در کابل و قندهار هدایت بدهد که از جنگ و شورش دست بکشند، لیکن وزیر که مرد با همت و مغروری بود، در برابر وعده ها و فشار ایشان مقاومت نموده جواب داد که دیگر به امور دنیوی و سیاست علاقه ای ندارد و از مرگ خود و عقوبت نیز نمی هراسد.

وقتی شاه و لشکرش به مقام سعید اباد وردک رسیدند، یک بار دیگر وزیر فتح خان را تحت فشار و شکنجه قرار دادند تا به برادران خود نامه بنویسد و آنها را از جنگ و مخالفت منع نماید. البته شاه به او و برادرانش همان مقام و مناصب قبلی را خواهد داد و به حکومت های سابقه خویش برگشته خواهد شد. وزیر در جواب شاه گفت: «تو چیزی به آنها تقدیم میکنی که در دست تو نیست و مال تو نیست و یک شخص کور می تواند آن را از آن خود بسازد. پیش از آنکه فتح خان را از نور چشم محروم میساختی بایست عاقبت آنرا می سنجیدی و اکنون آیا آنچه تو می کنی برای طوفانی که برانگیخته ای میتواند مفید ثابت شود؟ لیکن من از همه چیز و نتیجه هرچه که به میدان بیاید دست شسته ام و آنچه را برایم مقدر است استقبال میکنم.» (۳۴)

سپس شاه امر کرد تا سران لشکر او تماماً در قتل وزیر فتح خان سهم بگیرند و هر یک به نوبه خود عضوی از اعضای بدنش را قطع کنند. شاه میخواست با این کار خود سرداران را از هرگونه نزدیکی و دوستی بابرادران بارکزائی باز دارد و تخم خصومت و دشمنی را برای ابد بین آنان و برادران بارکزائی بذر نماید. بعضی از این سرداران شاید اندک کدورتی از وزیر در دل داشتند و عده ای هم شاید هیچگونه کدورت و کینه ای نسبت به وزیر نداشتند و صرف به سابقه حب ذات در این جنایت عظیم و بی مانند تاریخی شرکت کردند. (۳۵)

مولف تاریخ سلطانی میگوید: شاه محمود وقتی از تصرف کابل به دست دوست محمدخان مطلع شد مایوس گردیده با خود اندیشید که مبادا هنگام مقابله با دوست محمد خان، بعضی اکابر و سران لشکر، وزیر را نجات داده به دوست محمد خان تسلیم نمایند و در صف دشمن بپیوندند. بنابراین برای اینکه کینه و دشمنی دایمی میان سران لشکر با برادران بارکزائی ایجاد کرده باشد، همه سران لشکر را طوعاً و کرهاً وادار به قتل او نمود. آن وزیر بی نظیر را مانند نیشکر بند از بند جدا کردند و آن شیر بیشه شجاعت در آن حالت از وفور غیرت آهی نکشید، بلکه کلمه شهادت و طیبه را بر زبان رانده هم در آنجا به درجه شهادت رسید. (۳۶)

پیرس انگلیسی میگوید: «فتح خان با کمال شجاعت و دلیری و تحمل و ثبات به این جزاها تن در داده و تا وقتی مرد آهی نکشید و از کسی طلب پوزش و عفو و تخفیف مجازات خود را نمود و به هیچ صورت متانت و وقار خود را از دست نداد و بجز نام خدا حرفی بر زبان نراند تا آنکه به مرگ تسلیم شد.» (۳۷)

مؤهن لال مولف کتاب حیات امیر دوست محمد خان مینویسد که: «هیچ حادثه تراژیدی دیگری در عصر ما با صحنه وحشتباری که منجر به قتل وزیر فتح خان گردید، مقایسه شده نمیتواند. وزیر مظلوم و نابینا را دست بسته، بزنجیر پیچیده و با غرب و غراب به دربار شاه محمود - که همین وزیر او را به تخت سلطنت نشانده بود- آوردند. پادشاه به وزیر امر کرد به برادران باغی خود بنویسد تا از پادشاه اطاعت نموده تسلیم شوند. وزیر با جرأت جواب رد داد و گفت: اکنون من اسیر و نابینا یم و بالای برادران خود کنترل ندارم. شاه محمود خشمگین شده امر کرد او را بکشند. آنگاه درباریان شاه [به اشاره قبلی شاه و شهزاده] وزیر فتح خان را بطور وحشیانه قصابی کردند، بنحوی که اول انگشتان، بعد دستها و پاهای او را از حد مفاصل قطع کردند، سپس بینی، گوشها و لبهای او را بریدند. جرأت و شهامت وزیر آنقدر فوق العاده بود که نه از زجر و درد نالید و نه از قصابان استرحام نمود، تا آنکه س او را از تن شقه شده اش جدا کردند.» (۳۸)

بدینسان وزیر مظلوم و بیچاره را زنده بند از بند جدا کردند، چون اینکار به مرگ وزیر نینجامید، پس تمام اعضای بدنش را گوسفند وار قطع نموده و قطعات آن را در جوالی انداختند. جسد قطعه قطعه شده وزیر توسط قاضی محمد سعید (جد خاندان علومی) (۳۹) به غزنی انتقال داده شد و در جوار زیارت شیخ رضی الدین علی لالا به خاک سپرده شد. (۴۰)

شکوه شخصیت وزیر فتح خان:

وزیر فتح خان ۱۹ ساله بود که بر اثر قتل پدرش سردار پاینده خان، پایش در سیاست داخل شد و هنگامی که کشته میشد ۳۸ سال عمر داشت. بدین حساب او ۱۹ سال تمام برای استحکام و شکوه کشور تلاش ورزید و مصدر کارهای مهم شد. او امنیت را در کشور دوباره تأمین نمود و حکمرانان و لایات دور دست چون: بلوچستان، سند و کشمیر و هرات را وادار ساخت تا از مرکز اطاعت نمایند و از عواید مالیاتی سهمی به مرکز بفرستند.

وزیر فتح خان به خاطر حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و قطع مداخلات بیگانگان به حریم مقدس کشور هر وقتی که مسأله دفاع از وطن، شرف و ناموس و عزت مردمش مطرح بوده است با دشمنان وطن و باغیان و یاغیان مردانه به پیکار برخاسته و از کشمیر و سند و بلوچستان تا مرزهای هرات جولانگاه مبارزات و پیکار او به خاطر تمامیت ارضی و حاکمیت ملی بوده است.

چون دو خصلت **شجاعت و سخاوت** را با هم در خود جمع داشت، مردم به او بزودی جلب شدند تا حدی که شهرت و مقام او حیثیت و منزلت شاه و خانواده اش را خیره و بی رونق ساخت. به قول **"فریه"** نام فتح خان در آسیای میانه بر سر زبانها بود و افغانها، مخصوصاً به او علاقه داشتند، در حالی که شاه را به دیده حقارت می نگریستند. (۴۱)

وزیر فتح خان هرگز ادعای سلطنت نکرد، اما چنان قدرت و قوتی کسب نمود که پادشاهان را عزل و نصب میکرد. شکی نیست که یک قسمت از کامیابی او از موقعیت اجتماعی به عنوان سردار قوم بارکزائی نشأت میکرد که از نظر تعداد و اهمیت از مهمترین اقوام درانی بود. صفات و خصایل شخصی وی نیز در این موفقیت و محبوبیت او تأثیر کافی داشت.

وزیر فتح خان که در رساندن شاه محمود به پادشاهی نقش عمده و درجه اول را ایفاء کرده بود، مقام وزارت را حق مسلم خود و خانواده خود میدانست. بر علاوه چون مردی فعال، زیرک و با نفوذ بود با استفاده از عیاشی و بی عرضگی شاه، قدرت سلطنت را به وزارت انتقال داد. (۴۲) سعی داشت تا سطوت و اقتداری که مملکت در زمان احمد شاه بابا داشت دوباره آن را به مدارج اولی برساند. (۴۳)

دانشمند فقید علامه حبیبی، در باره شخصیت وزیر فتح خان مینویسد: « فتح خان مردی قوی، هوشیار و شخصیت نافذی بود که در قبایل درانی از فراه تا قندهار یگانه مرد میدان و دارای نیروی ملی شمرده میشد. او دارای برادران متعددی، فعال و دودمان او بعد از خانواده شاهی یگانه منبع نیروی افغانی بود.» (۴۴)

الفنستون انگلیسی که با وزیر فتح خان معاصر بود، در باره اش مینویسد: **وزیر فتح خان دارای روح عالی و همت بلند و غرور افغانی است و از تمام وزیران درانی تا آن زمان نام آورتر و مشهور تر است. چون ناکامی در امری او را مایوس نمی سازد و به اطاعت و اداری نمی کند، لذا همیشه دارای معنویات قوی و حد اعلای تحرک و فعالیت می باشد. به کفایت، اهلیت و جرأت او همه اعتراف دارند و طرفدارانش او را در جود و سخاوت حاتم طائی می نامند و از اینکه هیچگونه قید و بندی را بر گروه خویش تحمیل نمی کند، آنها را سخت به خود مرتبط ساخته است. هیچ وقت منافع دار و دسته اش را اهمال نمی کند و اگر گاهی چنین اتفاق بیفتد، با سرعت و شتاب در جبران آن می کوشید. طوری که گفته میشود جسماً آدم لاغر اندام و بلند قامتی است و نهایت خوش قواره می باشد، پیشامد او ملایم و متواضعانه است و با طبیعت اصلی او که از شرم، ترس و حیا بیگانه است، تضاد دارد.» (۴۵)**

مؤلف تاریخ سلطانی که معاصر امیر دوست محمد خان بود، در باره بذل و سخاوت وزیر فتح خان اینطور نوشته است: « وزیر فتح خان خسته قرین، در شیوه شجاعت چنان بی همال بود که رستم زال در مقابله مقابله اش چون زال می نمود، هنگامی دست بذل و نوال کشودی، گوی سبقت از چوگان معن و حاتم ربودی، چنانکه به تحقیق رسیده و به تصدیق پیوسته که حین سفر هرات که عزیمت و مراجعتش نه ماه هلال طول کشید، اخراجات سخایش به غیر از تنخواه معروفه سپاه که محاسبان بعد از حبس وزیر فتح خان به فرمان شهزاده کامران در حیز تحریر در آوردند، مبلغ ۹۹ لک روپیه دو مثال شد.» (۴۶)

فریر، در مورد وزیر فتح خان مینویسد: « وزیر فتح خان شخص شایسته ای بود که بر علاوه نبوغ فوالعاده، لیاقت حکومت نمودن و جنگیدن را نیز داشت... او در فعالیت بی نظیر بود... افغانان فتح خان را به نظر بسیار تحسین می دیدند، در حالی که پادشاه خود را به دیده تحقیر نظر میکردند.» (۴۷)

باری جهانی، در مورد شخصیت وزیر فتح خان مینویسد: «فتح خان در افغانستان از هوشیارترین رهبران افغان بود. او یک ژنرال شجاع بود و از روزی که در میدان عمل و در صفحه تاریخ قدم گذاشت، یک روز هم آرام ننشست. او تمام صفات پدر خود (پاینده خان) را به ارث برده بود و مثل پدر خود به گناه هوشیاری، دلاوری و لیاقت خود کشته شد. فتح خان به حیث یک افغان وطن پرست، این را بخوبی می دانست که دشمن اصلی وطن او ایران است. و ایران هم در دربار بی کفایت شاه محمود، دشمن بزرگ خود را شناخته بود و به همین علت بود که در اولین فرصت مساعد از شهزاده کامران خواهش نمود تا فتح خان را از نعمت بینائی محروم کند، یا اینکه او را محبوس کرده به مشهد بفرستد. کامران یک چنین بهانه ای را از خدا میخواست و بلا وقفه با کور نمودن فتح خان در واقع افغانستان را از چنان دو چشمانی محروم کرد که در تعداد اندکی از افغانان می درخشید. **فریر** مینویسد: «شاه محمود این را می دانست که دوبار بر تخت کابل به زور شمشیر فتح خان جلوس کرده است، بنابراین توأم با پادشاه شدن تمام امور نظامی و دولتی را به او واگذار شد و خود به اغوش عیاشی و خوشگذرانی غلتید و خود را از دیگر امور بی خبر ساخت. او در استفاده از عیش و نوش تا جایی که قدرت داشت صرفه نکرد. با آنکه تمام امور جنگ و سیاست در دست فتح خان متمرکز بود، اما هرگز از این قدرت به نفع خود سوء استفاده نکرد. او بزودی کشور را به عظمت و اقتدار عصر احمد شاه بابا، که از عهد تیمورشاه رو به فقرا نهاده بود، رسانید. شهرت فتح خان در مدت بسیار اندک در تمام آسیای میانه گسترده شد، و هر افغان نام او را با احترام بر زبان می آورد، و در مقابل پادشاه را به چشم حقارت می نگریستند. مگر در آن زمان از سدوزانیان اینقدر احترام میشد که هیچکس فکر برطرفی شاه و جانشینی سپهسالار لایق او فتح خان را نمیکرد.

بعضی میگویند که فتح خان یک شخص جاه طلب بود، مگر هنگامی که او به شاه اظهار اطاعت میکرد، در این اظهار خود صادق بود و با ایمانداری اظهار اطاعت مینمود و به همان مقامی که شاه به او تفویض کرده بود، قانع بود. هرگاه پادشاه میشد بجز یک عنوان چیز دیگر بدست نمی آورد، و در عوض خود را با سختی های بیشتری مواجه میساخت. و هر قدر قدرت او زیادتر میشد به همان اندازه دشمنان او هم بیشتر میگردد." (۴۸)

جهانی، در ادامه این بحث خود می افزاید "...اگر شاه محمود حق داشت پادشاه افغانستان باشد، فتح خان که در مقایسه با شاه از لحاظ عقل و تدبیر و شمشیر صد چند لایق تر بود، چرا این حق را نمی داشت؟ در افغانستان نظام دموکراسی برقرار نبود تا فتح خان انتظار انتخابات را می کشید. در افغانستان قدرت توسط شمشیر گرفته میشد، و فتح خان این را می دانست که شمشیر او از هر کس دیگری تیزتر و در عقل و تدبیر نیز از هر کس دیگر هوشیارتر است. در شمار برادران خود کم از کم شش تن آنان کسانی بودند که در میدان جنگ و سخنوری لیاقت و شایستگی خود را به اثبات رسانده بودند. فتح خان در استقرار امنیت و ثبات، و در تنظیم امور مالی، و در سرکوب شورش های مخالفین در هر جا لیاقت و درایت خود را به اثبات رسانده بود و بالاخره به جرم آن همه لیاقت و صداقت کشته شد." (۴۹)

وزیر فتح خان برای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور از کشمیر تا سند و بلوچستان و از آنجا مرزهای هرات خود و برادران خود و هواداران خود را سپر ساخته، تا کشور را از تباهی و خطر تجزیه نجات بخشد و متمردين و گردنکشان و بدخواهان دولت سدوزائی را نمی گذاشت سر بلند کنند و حتی دشمن دیرینه افغانی رنجیت سنگه تا زمانی که او حیات داشت، جرأت نمی کرد بر قلمرو درانی چشم بد و طمع اندازد. متأسفانه یک چنین شخصیت ملی و تاریخی و وطن، عجلانه از سر حسادت و بد خواهی و کینه توزی شاهزاده نادان، کور و بعد به دست پدرش به قتل رسید و بدینگونه طورمار سلطنت هشتاد ساله سدوزائی بر کشور در هم پیچید.

پایان

مآخذ و رویکردها:

- ۱- الفنستون، افغانان، ترجمه آصف فکرت، ص ۵۰۴
- ۲- الفنستون، افغانان، ص ۵۱۱
- ۳- تاریخ سلطانی، سلطان محمد خالص بارکزائی، تاریخ سلطانی، چاپ ۱۲۸۹ هجری = ۱۸۸۱ م، بمبئی، ص ۱۲۳، پیرس، عروج بارکزائی، ترجمه پژواک و صدقی، ص ۲۴، ج ۳
- ۴- الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۵۱۴، ترجمه پشتو جلد اول، از حسن کاکر، چاپ اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۱ ش ص ۲۹۴
- ۵- موهن لال، حیات امیر دوست محمد خان، ج ۱، ص ۲۷
- ۶- پیرس، عروج بارکزائی، ص ۲۴
- ۷- عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، تیمورشاه درانی، ج ۲، ص ۳۲۶-۳۲۷، تاریخ سلطانی، ص ۲۰۱ بعد
- ۸- پوپلزائی، همان اثر، ص ۶۶۵-۶۶۷
- ۹- پیرس، عروج بارکزائی، ص ۲۴-۲۵
- ۱۰- الفنستون، بیان سلطنت کابل، ج ۲، ص ۲۹۴، ترجمه پشتو از نصرالله سوبمن، ترجمه فارسی از فکرت، چاپ مشهد ایران، ص ۵۱۴
- ۱۱- الفنستون، همان اثر، ص ۵۱۵
- ۱۲- تاریخ سلطانی، ص ۱۷۳، الفنستون، همان، ص ۲۹۶
- ۱۳- پوپلزائی، درة الزمان فی التاریخ شاه زمان، طبع ۱۳۳۷ ش، ص ۱۸۲
- ۱۴- تاریخ سلطانی، صص ۱۷۲-۱۷۳، کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی، ص ۱۳
- ۱۵- پیرس، همان اثر، صص ۲۶-۲۸
- ۱۶- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی، ص ۱۵، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، از علیقلی میرزا، ص ۶۱، چاپ ۱۳۷۶ تهران
- ۱۷- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی، صص ۲۴-۲۸
- ۱۸- پیرس، عروج بارکزائی، ص ۸۸
- ۱۹- گفته شده که دوست محمدخان تمام زیوراتی را که زنان و دختران و عروس حاجی فیروزالدین رقیه بیگم خواهر شاهزاده کامران (خانم ملک قاسم) با خود داشتند، از ایشان گرفت و حتی کمر بند دانه نشانی که پنجاه هزار تومان ارزش داشت از کمر رقیه بیگم جدا کرد و گرفت و لباسش را کنده بود و نسبت به او بی حرمتی روا داشته بود. و این خطای دوست محمد خان به قیمت کور ساختن و سپس به مرگ وزیر فتح خان بشکل فجیع آن تمام شد.
- ۲۰- میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ امریکا ص ۱۴۹
- ۲۱- وزیرفتح خان وقتی به عزم جنگ از شهر هرات بیرون میرفت، کلید شهر را به میر اسماعیل وکیل امرای حیدر اباد و حاجی شیر محمدخان وکیل امیران خیر پورسند سپرد. (نوی معارک، ص ۶۵)

- ۲۲- نوای معارک، ص ۲۰- پیرس، صص ۹۶- ۹۷، تاریخ سلطانی (ص ۱۹۹) آغاز جنگ را روز ۲۸ ذی الحجه ۱۲۳۳ هجری قمری قید کرده است که مطابق ۲۹ اکتوبر ۱۸۱۸ میشود.
- ۲۳- عبدالباری جهانی، هرات، پشتانه او ستره لوبه، ص ۲۲۷
- ۲۴- پیرس، همان اثر، ص ۹۸
- ۲۵- تاریخ سلطانی، ص ۲۰۰
- ۲۶- تاریخ سلطانی، همانجا، و نیز عروج بارکزائی، ص ۹۸
- ۲۷- فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۹۷
- ۲۸- فرهنگ، همان اثر، ص ۱۴۷، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۹۷
- ۲۹- پیرس، همان اثر، صص ۹۹- ۱۱۰
- ۳۰- پیرس، همان، صص ۱۰۱- ۱۱۰
- ۳۲- حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ج ۲، ص ۱۰۷
- ۳۳- پیرس، همان، ص ۹۹- ۱۰۰
- ۳۴- پیرس، عروج بارکزائی، ص ۱۰۹
- ۳۵- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۰
- ۳۶- سلطان محمدخالص بارکزائی، تاریخ سلطانی، چاپ ۱۲۸۹ هجری= ۱۸۸۱ م، بمبئی، ص ۲۰۳
- ۳۷- پیرس، همان اثر، ص ۱۰۹
- ۳۸- موهن لال، حیات امیردوست محمد خان، ج ۱، ص ۱۲۶
- ۳۹- جسد پدر وزیر فتح خان را نیز همین قاضی محمد سعید خان بارکزائی به اجازه زمانشاه به ذاکر قندهار انتقال داده دفن نمود. (فرهنگ، ص ۱۳۳)- بر کتیبه مزار وزیر فتح خان ابیاتی نقش است که بیانگر تاریخ زندگی پر فراز و نشیب اوست و در آن وی را شهید اکبروالامقام نامیده است. (رک: دونابغه سیاسی- نظامی افغانستان، ص ۱۱۵)
- ۴۰- ۴۱ فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، طبع ایران ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۱۰
- ۴۲- پیرس، ص ۶۶
- ۴۳- حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ۱۳۴۹ کابل، ج ۲، ص ۱۰۴
- ۴۴- الفنتون، بیان سلطنت کابل، ج ۲، ص ۲۹۹
- ۴۵- تاریخ سلطانی، ص ۲۰۳، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۹۲، این مبلغ را ۹۶ لک روپیه قید کرده است.
- ۴۶- پیرس، عروج بارکزائی، ص ۶۶
- ۴۷- باری جهانی، همان اثر، ص ۲۳۱- ۲۳۲
- ۴۸- باری جهانی، همان، ص ۲۳۳